

مبانی ایدئولوژیک سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی

امین نواختی مقدم*

حامد انوریان اصل**

چکیده

این مقاله درصدد تبیین پایه‌های ایدئولوژیک سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی است. مؤلف ابتدا به معرفی چهره‌های برجسته تجدطلبی در ایران و نوع تفکر آنان پرداخته و سپس ضمن بیان مبانی ایدئولوژیک رژیم پهلوی، تأثیر آن را بر سیاست‌های فرهنگی تشریح کرده است. در ادامه با تبیین سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی، خواستگاه فکری آن را در اندیشه‌ها و آرمان‌های منورالفکران دوره مشروطه می‌جوید و به دنبال بیان این مسأله است که چون برداشت‌های اولیه فکری از دنیای مدرن، سطحی بود باعث شد که سطحی‌ترین و نازل‌ترین بخش از فرهنگ و تمدن غربی در جامعه ایران مورد تقلید قرار گیرد.

واژگان کلیدی

سیاست فرهنگی، پهلوی، غرب‌گرایی، باستان‌گرایی، اسلام‌ستیزی.

*. استادیار دانشگاه تبریز.

** کارشناس ارشد مطالعات ایران و سیاست‌گذاری عمومی.

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۱۴ پذیرش نهایی: ۸۹/۲/۱۶

مقدمه

از دوران شکل‌گیری تفکر تجددخواهی در ایران، منادیان تجددطلبی صرف که بیشتر از قشر تحصیل‌کرده در غرب و نخبگان سیاسی فرنگ‌دیده بودند، مجذوب آن تمدن شده و به دنبال پیروی کامل از آن بودند و هر عامل و مانعی بر سر راه این تمدن را نوعی ارتجاع تلقی و با هر وسیله ممکن با آن مقابله می‌کردند. این گروه از افراد، جزو اولین گروه از منورالفکران مشروطه در ایران بودند که از جمله آنها می‌توان به میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا حسین‌خان سپهسالار، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و... اشاره کرد. بی‌شک این افراد نقش مهمی در آشنایی جستجوگران و آگاهی‌خواهان نسبت به آرمان‌های جدید داشتند و آنان را به پیروی از اصول و روش‌های حکومتی غربیان فراخواندند. ولی همگی متأثر از افکار درون‌زا و متکی به فرهنگ بومی نبود، بلکه به طور عمده مترجمانی بودند که پیروی از الگوهای غربی را راه نجات می‌دانستند و با تطبیق ساده‌اندیشانه آن الگوها با شرایط جامعه ایران، راه‌حل‌های جادویی خود را ارایه می‌کردند. به طور مثال، یکی از چهره‌های شاخص غرب‌گرایی در ایران دوره مشروطه که بعدها تأثیر فراوانی بر منورالفکران همسوی خود داشت، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله است. زیربنای فکری ملکم بر لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی منبعت از تحولات اروپاست. فرشته نورایی که تحقیق‌های دامنه‌داری درباره ملکم انجام داده در این باب ابراز می‌دارد: «تفکر اقتصادی ملکم همانند عقاید سیاسی او از فلسفه لیبرالیسم قرن نوزدهم سرچشمه گرفته است.» (نورایی، تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله: ۴۴) ملکم، طی یک سخنرانی در لندن برای برخی از سیاستمداران انگلیس عنوان می‌کند:

به شما اطمینان می‌دهم که همین ترقی مختصری که در ایران و عثمانی، به خصوص در ایران تحقق یافته، نتیجه این واقعیت است که افرادی عقاید و اصول غربی را اخذ کرده و به جای اینکه بگویند منبع آن عقاید اروپاست یا از انگلستان، فرانسه یا آلمان

آمده، گفتند ما با اروپاییان کاری نداریم. آن افکار و اصول حقیقی اسلام هستند که فرنگیان از ما اخذ نموده‌اند. (همان: ۲۳۴)

از دیگر رهبران فکری جریان غرب‌گرایی که بعدها پیروان او عرصه سیاسی بعد از مشروطه را قبضه و به تک‌تک این آموزه‌های انحرافی عمل کردند، میرزا فتحعلی آخوندزاده است. در باب اندیشه‌های سیاسی آخوندزاده باید بیان کرد که علاوه بر نگرش‌های لیبرالی، اساس و شالوده اندیشه‌های آخوندزاده بر ناسیونالیسم افراطی و دین‌ستیزی بنا شده است. او یک سکولاریست تمام عیار است که برای اولین بار ناسیونالیسم خفته ایرانی را تئوریزه و بیدار می‌کند. از این رو تمام کسانی که بعد از وی در باب ملی‌گرایی سخن رانده‌اند همگی از نظرات و افکارش وام گرفته‌اند.

آرمان‌ها و راه حل‌های پیشنهادی این روشنفکران، به ایجاد زمینه‌های ظهور سلطنت پهلوی - که به هر حال تبلور خواسته بخشی از روشنفکران ایرانی بود - کمک فراوانی کرد. روشنفکران غرب‌گرا با ترویج افکار و اندیشه‌های غربی در قالب مشروطه‌خواهی، پایه‌های مشروعیت و اقتدار سیاسی قاجاریه را سست و با استفاده از قدرت قانونی مجلس که مهم‌ترین نهاد بر آمده از نهضت مشروطه بود، ماده واحده خلع قاجاریه را به تصویب رساندند و به این ترتیب با رأی نمایندگان مجلس شورای ملی، سلطنت در خانواده رضا شاه موروثی شد. منورالفکران و نخبگان، آن مشت آهنینی که برای تجدد و غربی شدن سراغ می‌گرفتند، در او یافتند. رضا شاه، مجری قهاری برای اندیشه آنان بود و قوانین و مقررات فرهنگی که رژیم پهلوی بر اجرای آن پافشاری می‌کرد، همان اهداف و برنامه‌هایی بود که منورالفکران دوره مشروطیت با کنارزدن رهبران دینی، قصد اجرای آن را داشتند. تجددخواهی که در دوره مشروطیت به فضای فکری - سیاسی ایران وارد شد، برداشتی ناقص و سطحی از آن شد که با ترکیب نگرش غیرمنطقی تسلیم‌پذیری و حقارت

فرهنگی با شووینیسیم ایرانی و خود بزرگ‌بینی که به همان اندازه غیرمنطقی بود، خود را نشان داد. بذره‌های بیگانه فکری - فرهنگی که در جامعه ایران به دست منورالفکران دوره مشروطه کاشته شد، در سال‌های بعد، توسط شبه‌مدرنیسم دولتی در قالب محصولاتی چون کشف حجاب، مخالفت با شعائر دینی، ترویج آیین زرتشتی، ترویج بی‌بند و باری از نوع غربی و... برداشت شد.

پرسش پژوهش: مبانی فکری و ایدئولوژیک سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی از چه عناصری تشکیل شده است؟

فرضیه پژوهش: سه عنصر غرب‌گرایی، ایرانی‌گرایی و شاه‌محوری از عناصر تشکیل‌دهنده سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی است.

بازتاب مبانی ایدئولوژیک رژیم پهلوی در سیاست‌های فرهنگی

برقراری مجدد «رژیم سلطنتی» و ابقای آن در خاندان رضا شاه، دست‌آورد مهم منازعه طولانی‌مدت قدرت و کشمکش ایدئولوژیک حکومت کودتا بود که در تاریخ ۲۲ آذرماه ۱۳۰۴ با رأی مجلس مؤسسان به خلع ید دولت قاجاریه از حکومت و تأسیس سلسله سلطنتی جدیدی با عنوان «پهلوی» به وقوع پیوست. در واقع، طراحان حکومت یک‌شبه‌ای که با انبوهی از القائات ایدئولوژیک مدرن، شبه‌مدرن و سنتی پا به عرصه قدرت نهاده بود، سرانجام به این نتیجه رسیدند که برای کسب نهایی قدرت و حفظ بقای خود، چاره‌ای جز تن‌دادن به چارچوبه سنتی حکومت‌های پیشین، یعنی نظام «سلطنتی» ندارند و حتی‌المقدور قادرند آرمان‌های ایدئولوژیک خود را با ترکیبی تعدیل یافته‌تر در همین چارچوب سنتی دنبال کنند.

طرح ایدئولوژیک پهلوی‌ها به رغم پیش‌زمینه‌ها و نظریه‌پردازی‌های قبلی، در یک

مرحله گذار به مختصات روشن و عنصر حکومتی شده خود دست می‌یابد. عوامل سیاسی - نظامی کودتا در تقابل با یکدیگر و در تعارض با ساخت‌های سنتی قدرت و توجیه مشروعیت قدرتی که به دست آورده بودند، به طراحی اصول ایدئولوژیک حکومت پهلوی می‌پردازند. در همین چارچوب می‌توان مبانی ایدئولوژیک پهلوی را در این محورها خلاصه کرد:

الف) غرب‌گرایی (شبه مدرنیسم فرهنگی).

ب) ایرانی‌گرایی با تأکید بر لزوم تجدید عظمت ایران باستان.

ج) شاه‌محوری و تلاش برای خلق وجهه کاریزماتیک برای شاه پهلوی.

الف) غرب‌گرایی (شبه مدرنیسم فرهنگی)

این جریان فکری در دوره قبل از مشروطه، ظهور و تأثیرات زیادی بر آرمان‌های مشروطه‌خواهان و سوق دادن آن به اهداف خود داشت. این تفکر، راه چاره کشورهای عقب‌مانده را تقلید صرف از غربیان می‌داند. روشنفکرانی که ریشه عقب‌ماندگی را در سنت‌گرایی می‌دانستند، اخذ صنعت و فرهنگ غرب را در کنار هم و توأم با یکدیگر توصیه می‌کردند و بانیان فکری مشروطه از جمله ملک‌خان، آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، تقی‌زاده و... نیز، این نوع تفکر را ترویج می‌کردند. این روشنفکران به تقلید صرف از غرب بسنده نکرده و برخی در پی یافتن پیشینه مشترکی از ایرانیان و فرنگیان بودند. میرزا آقاخان کرمانی در کتاب ادبی خود به نام «رضوان» که تقلیدی از کتاب سعدی در گلستان است، سعی کرد اشعار فارسی را با آوردن برخی لغات فرانسوی بسراید. وی همچنین در سه مکتوب خود می‌نویسد:

اگر اشتقاق الفاظ و لغات فرانسوی را نگاه کنید، زیاد از پنج هزار کلمه خواهید دید که ریشه فارسی و فرانسه یکی بوده و شیوه زبان و طرز بیان اختلافی ندارد و این دو ملت

از پدر و مادر واحد زاینده شده‌اند... (توکل‌ی طرقي، تجدد بومي و باز اندیشی تاریخ: ۴۹).

علاوه بر آن، میرزا آقاخان در پی تصویر شباهت‌های ایرانیان باستان با اروپاییان

زمان خود بود:

خوب تصور فرمائید رخت‌های چست و چالاک خوش طراز و طور قدیم ایرانیان که شبیه بستره و پانطالون حالیه فرنگ بود، که الان در تخت جمشید شیراز نمونه آنها در صورت‌ها در سنگ تراشیده ملاحظه می فرمایید... (همان: ۵۱).

بر این مینا، آنچه در غرب جدید به عنوان شاخص ترقی شمرده می‌شد، در نظر این اندیشمندان، خاستگاه ایرانی داشت. در واقع، آنچه در ایران باستان نهاده شده بود، غرب جدید از آن بهره گرفته و به این مرتبه رسیده بود و در این دوره هر چه در غرب نهاده شده، ایرانیان باید اخذ و از آن بهره گیرند تا به مرتبه آنان برسند. در دوره پهلوی نیز سیدحسن تقی‌زاده معتقد بود: «برای ترقی باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد... ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس» (نصری، ایران، دیروز، امروز، فردا: ۲۲۴).

رژیم پهلوی با این پشتوانه فکری به منظور عینیت بخشیدن به آرمان‌های از قبل طراحی شده روشنفکران سلف خود، سیاست‌هایی را اتخاذ و قوانینی را در حوزه فرهنگ وضع کرد که به بخشی از آنها اشاره می‌شود.

۱. فضای حاکم بر محیط‌های آموزشی

در حوزه آموزش، سه شخصیت برجسته فرهنگی غرب‌گرا نقش اساسی داشتند. «علی‌اصغر حکمت» با تأسیس وسیع مدارس، تأسیس مجله تعلیم و تربیت، تأسیس پیشاهنگی مدارس و ایجاد دبستان‌های مختلط، مقدمات لازم را برای گسترش آموزش به سبک غربی فراهم

کرد. «عیسی صدیق» با طراحی و سرپرستی تربیت معلم، نیروی لازم برای گسترش فرهنگ‌آموزی را تربیت کرد و «اسماعیل مرآت» با اقتباس از نظام آموزشی فرانسه، دانش‌آموزان را در سال‌های آخر سلطنت رضا شاه با مشکلات متعددی روبه‌رو ساخت. نه تنها ساخت و محتوای برنامه رسمی به گسترش غرب‌گرایی کمک می‌کرد، بلکه فعالیت‌های فوق‌برنامه نیز در این جهت طراحی شده بود. مناظره، یکی از برنامه‌هایی بود که در این جهت، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در این مدارس بین دانش‌آموزان، مناظراتی در خصوص مباحث تمدنی انجام و با روشی سنجیده، برتری تمدن غرب به دانش‌آموزان القا می‌شد (آشنا، از سیاست تا فرهنگ: ۹۱).

رژیم پهلوی در عصر رضا شاه با تأسیس «سازمان پیشاهنگی» و سپس در عصر محمدرضا شاه با ایجاد «کاخ جوانان» و «کانون پرورش فکری کودکان» سیاست‌ها و برنامه‌های پیش‌گفته را به اجرا نهادند. تدّین، از وزرای معارف (وزارت علوم فعلی) عصر رضا شاه پس از ۱۳۲۰ چنین می‌گوید:

وزارت فرهنگ طوری شده بود که هدف آن تحصیل نبود ... من با پیشاهنگی مخالف نیستم، اما با این پیشاهنگی که فقط به منظور تظاهر و مسخره‌بازی درست شده بود، مخالف بودم. من حاضر نبودم جوانان را به دست اشخاص ناصالح بسپارم که آنها را به کوه و بیابان به گردش ببرند. آنها استخر درست کرده و دختران را در حضور مردم لخت می‌کردند. ناموس مملکت وقتی خواست در استخر عمومی در حضور مردم شنا کند، این دیگر به درد مملکت نمی‌خورد. این خلاف عفت و شرافت است. (زهیری، عصر پهلوی به روایت اسناد: ۴۸)

این‌گونه اقدامات در عصر پهلوی دوم در قالب کاخ جوانان توسعه بیشتری یافت. اما در خصوص نهاد دانشگاه و نسل جوان دانشجو، وضعیت اسفناک‌تر بود. در نظام دانشگاهی عصر پهلوی، غرب‌گرایی به جای خودباوری و توسعه علم و فرهنگ حاکم بود. سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، درباره نظام دانشگاهی ایران می‌نویسد:

... دانشگاه تهران که در مرکز این سیستم قرار داشت، به وسیله رضا شاه تأسیس شده و هدف وی از تأسیس این دانشگاه ترویج فرهنگ غربی در ایران بود... (سولیان، خاطرات دو سفیر: ۱۰۷)

در نظام دانشگاهی پهلوی نه تنها رفتارهای غیرادبی ترویج می‌شد، بلکه از رفتارهای ارزشی و اسلامی دانشجویان همانند حجاب دختران نیز ممانعت به عمل می‌آمد. برای نمونه، ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در پاسخ به درخواست شهربانی در سال ۱۳۵۵ برای جلوگیری از ورود دختران چادری به دانشگاه، چنین پیشنهاد می‌کند:

با مسخره کردن این دخترها و هو کردن کلاغ سیاه و نظیر آن، کاری کنند که نتوانند با چادر بیایند یا چادر را از سر بردارند. (همان: ۲۸۵)

در بسیاری از دانشگاه‌ها همانند دانشگاه شیراز، ورود دختران با حجاب به دانشگاه به صورت رسمی ممنوع شد و وزیر آموزش و پرورش نیز در سال ۱۳۵۲ طی بخشنامه‌ای دستور ممنوعیت پوشیدن چادر برای دختران دبیرستانی را صادر کرد (حسینیان، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران: ۸۷۷).

۲. تغییر پوشاک یا کشف حجاب

این تغییرات، فصل دیگری از تحولات غرب‌گرایانه فرهنگی در دوره پهلوی‌ها بود. این فکر که ایران و ایرانی نباید [در ظاهر] چیزی از ملل متمدن دنیا کم داشته باشد، شاه‌بیت غزل سیاستگذاری در کشور بود. در راستای جهانی کردن (غربی کردن) ظواهر کشور، لباس سنتی به عنوان بیرونی‌ترین مظهر اصالت و گویاترین زبان ارزش‌ها مورد هجوم قرار گرفت. در آن دوران، سه نوع لباس سنتی در کشور موجود بود؛ لباس‌های محلی مردان و زنان و لباس رسمی روحانیت. (آشنا، همان: ۹۳) با تصویب قانون متحدالشکل کردن لباس، عموم مردم تغییر لباس دادند. طبق این قانون، روحانیون حق نداشتند به جز مواردی که قانون مشخص می‌کرد لباس خود را داشته باشند. مردان باید لباس موسوم به

لباس پهلوی را به تن می‌کردند و زنان با چادر و روسری نمی‌توانستند از خانه بیرون بیایند. کشف حجاب در ایران نمایانگر سطحی‌ترین نگرش به غرب به عنوان الگوی پیشرفت بود. در دوره پهلوی دوم، این سیاست شدیدتر و گسترده‌تر دنبال شد و با «کشف حیا» تلاش کردند - به تعبیر محمدرضا شاه - با شیوه‌های دموکراتیک، حجاب‌زدایی در ایران را پیش برند. بنابراین با توسعه مراکز فساد و فرهنگ‌زدایی از مدارس و دانشگاه‌ها و از سوی دیگر با بهره‌گیری از فرهنگ مکتوب و الکترونیکی و جشنواره‌های هنری، به حیازدایی از دختران و زنان ایرانی پرداختند تا خود به خود حجاب‌زدایی تحقق یابد.

رژیم پهلوی در حجاب‌زدایی تا بدان جا پیش رفتند که در سال ۱۳۵۵ «شورای هماهنگی امور اجتماعی» طرحی را به تصویب رساند که در بخشی از آن، چادر برای دانش‌آموزان، دانشجویان و کارمندان ممنوع شد و ورود زنان چادری به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی، اتوبوس‌های شرکت واحد، سینماها، فروشگاه‌های تعاونی شهر و روستا، کتابخانه‌ها و مجامع عمومی، ممنوع اعلام شد و اینان از مسافرت با هواپیما و خدمات سازمان اجتماعی محروم شدند. (نصری، همان: ۲۴۶) اگر روزگاری میرزا آقاخان کرمانی از یگانگی لباس ایرانیان باستان با غربیان جدید سخن می‌گفت، اینک در سایه رژیم پهلوی این اندیشه جامه عمل می‌پوشید.

۳. مطبوعات و کتاب

در ابتدای قدرت‌گیری رضا شاه، انتشار نشریاتی که به طور مستقیم به باورهای مذهبی هجوم می‌برد با مقاومت‌های جدی از سوی جامعه روبرو شد، اما مطبوعاتی مثل فرنگستان و نامه جوانان، جهت‌گیری غرب‌گرایان را تا پایان دوره رضا شاه ترسیم کردند. فرنگستان در یک سال انتشار خود، لزوم حکومت متمرکز، آزادی زنان و اقتدار ارتش را ترویج کرد (آشنا، همان: ۱۵۸). نامه جوانان در سال ۱۳۰۲، با چاپ این رباعی در صفحه اول غوغایی برانگیخت:

رتال جامع علوم انسانی

تا کی کفن سیاه در بر دارید تا چند نقاب ننگ در بر دارید
گر طالب آزادی و علم و هنرید ترکانه حجاب جهل را بردارید

در سال‌های ۱۳۱۲ به بعد، نشریاتی اجازه انتشار یافتند که پیش از آن، امکانی برای منتشر شدن نداشتند. این مجلات جدید را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف: نشریات ضد دینی.

ب: نشریات خواستار اصلاح‌طلبی در فرهنگ دینی.

پ: نشریات توده‌پسند غرب‌گرا.

مجلات توده‌پسند غرب‌گرا، حجم وسیعی از انتشارات پس از سال ۱۳۱۳ را تشکیل می‌دهد. مجله مهرگان به سردبیری خواجه‌نوری که از سال ۱۳۱۴ همزمان با کشف حجاب، کار خود را آغاز کرد، به طور وسیعی دست به انتشار رمان‌های عشقی، داستان‌های مصور پلیسی، عکس‌های هنرپیشه‌های آمریکایی و ... زد. سال‌نامه فارس نیز به گونه‌ای دیگر به ترویج روش‌های زندگی غربی پرداخت. از سال ۱۳۱۵ به بعد این سال‌نامه، انتشار مقالات مفصلی را تحت عنوان آیین زندگی آغاز کرد. این مقاله‌ها که ترجمه مجله‌های غربی بود و یک‌پنجم حجم کل سالنامه را تشکیل می‌داد، شامل مطالبی از قبیل انواع لباس‌ها، اخلاق معاشرت، میهمانی‌ها، آداب غذاخوری، شب‌نشینی، عقد و عروسی، روش خانه‌داری و آیین رفتار با مردان بود. (همان، ۱۶۰)

در عصر پهلوی دوم، مطبوعات، روش‌های مبتذلی را در تقلید از غرب در پیش گرفتند. چاپ و توزیع گسترده نشریاتی همانند «زن روز»، «سپید و سیاه»، «دختران و پسران»، «این هفته» و «تهران مصور» با عکس‌ها و مطالب ضداخلاقی توسط افرادی فاسد، گواه این ادعاست. مجید دوامی، از جاسوسان سازمان C.I.A و سردبیر مجله ضد اخلاقی «زن روز» بود که با طرح مباحثی از قبیل «انتخاب ملکه زیبایی» برای بی‌هویتی دختران و

پسران می‌کوشیدند، تا بدان‌جا که برخی این نشریه را با عنوان «کاباره کاغذی» یاد می‌کردند. (نصری، همان: ۲۳۳)

در زمان رضا شاه در تعیین سیاست دولت در مورد انتشار کتاب، اداره انطباعات وزارت معارف نقش اصلی را ایفا می‌کرد. این اداره در مورد کلیه کتب آماده انتشار از حیث محتوا و ویرایش، اظهار نظر می‌کرد. بررسی کتب در دو مورد حساسیت خاصی داشت. اولین حساسیت در مورد کتب مذهبی به چشم می‌خورد. گاهی بررسی و اظهار نظر در مورد چاپ کتاب مذهبی چهار سال طول می‌کشید. به طور مثال وزارت معارف، درخواست جواز انتشار کتاب ابرهیم کتابچی، با عنوان «آیین‌رستگاری» که درباره موضوعاتی چون «مباحث دیانتی با قلم امروزی در رد مادیون و اثبات دین مبین اسلام» بحث می‌کرد را از سال ۱۳۱۳ تا سال ۱۳۱۷ معلق کرد و در آن سال پس از اضافه و اصلاح در ۷۷ صفحه از کتاب، نویسنده را ملزم به گرفتن اجازه طبع از شهربانی کرد. (آشنا، همان: ۱۷۳)

این سیاست در دوره پهلوی دوم نیز، همچنان دنبال شد.

۴. رادیو و تلویزیون

رادیو در ایران در ۵ اردیبهشت سال ۱۳۱۹ به دستور رضا شاه، رسماً توسط محمدرضا شاه، ولیعهد، افتتاح شد. قرار بود رادیو به تمامی نقاط کشور رفته و شیوه جدید زندگی را به تمامی اقشار و طبقه‌ها آموزش دهد. در رادیوی رضا شاهی، موسیقی جایگاه خاصی داشت. موسیقی غربی بخش عمده‌ای از آن را تشکیل می‌داد و از هیچ نوع گفتار مذهبی خبری نبود. (اسماعیلی، اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران: ۲۵) در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ پوشش رادیویی به دورافتاده‌ترین نقاط کشور هم رسید. رادیو طی مدت فعالیت خود، دو کارکرد متعارض را ارایه داده بود؛ از یک طرف با به‌کارگیری برجسته‌ترین هنرمندان ایرانی، برنامه‌های بی‌شماری در زمینه فرهنگ ملی تهیه و پخش کرد که بر شنوندگان

رادیو تأثیر زیادی داشته است. از طرف دیگر تلاش می‌شد مردم با اندیشه‌ها و فرهنگ جهان غرب آشنا شوند. بدین ترتیب این نوع برنامه‌ها، رادیو را به صورت دریچه‌ای به روی فرهنگ جهانی درآورد. در اینجا است که کارکرد منفی و ماهیت پنهانی رادیو آشکار می‌شود. نظام سیاسی در کنار استفاده از رادیو برای حفظ نظارت سیاسی و پوشش هماهنگ ایدئولوژیک، تلاش می‌کرد افکار ایرانیان را در پذیرش برتری فرهنگ بیگانه آماده کند. (ازغندی، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۵۷ - ۱۳۲۰: ۷۸)

در سال ۱۳۳۷ اولین فرستنده تلویزیونی در ایران راه اندازی شد. پیشرفت فناوری مخابراتی و تصویری بین‌المللی ایجاد می‌کرد که در کنار صدا، تلویزیون نیز به فعالیت بپردازد و از این راه وسیله تبلیغ اجناس خارجی و ابزار مؤثری برای نفوذ فرهنگ خارجی فراهم شود. رادیو و تلویزیون، زمانی می‌توانست کارنامه مثبتی ارائه دهد که علاوه بر تأمین نیازهای فکری ملی و محلی، قابلیت پاسخگویی و مقابله همه جانبه با تحولات جهانی و هجوم ابزاری و فکری داشته باشد، نه اینکه سیاستی را دنبال کند که به ترویج ارزش‌های غربی بینجامد. فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی خارجی و پیام‌های آنها به رؤیایپروری و ازخودبیگانگی فرهنگی جامعه کمک می‌کرد. با پخش اخبار نادرست و غیرواقعی، برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران تلویزیون سعی می‌کردند یک دنیای خیالی بسازند و جامعه را از واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دور نگه دارند. (همان، ۸۴)

ارزیابی روزنامه آیندگان، مورخ ۱۷ بهمن ۱۳۴۹ درباره نقش تلویزیون ملی ایران، حکایت از گفتمان حاکم بر رژیم پهلوی داشت.

تلویزیون ملی ایران هر هفته دست‌کم سی ساعت فیلم‌های خارجی پخش می‌کند. خوب می‌دانیم که تلویزیون ملی ایران جیره‌خوار فرآورده‌های فکری، سنتی و تمدنی غرب است. کانال هشت تلویزیون ملی ایران از مجموع ۷۰ ساعت برنامه هفتگی هجده ساعت را ویژه نمایش فیلم‌های غربی کرده است که در این فیلم‌ها از عشق‌بازی غربیان،

باغچه آرابی و نوع سکونتشان در خانه گرفته تا وسترن‌بازی و لودگی‌هایشان بر ذهن بچه‌ها و نوجوانان فروکوفته می‌شود. (همان)

باری روبین، تحلیل‌گر آمریکایی می‌نویسد:

در دوران پهلوی در عرضه و معرفی فرهنگ و تمدن غربی به مردم ایران، بدترین و مبتذل‌ترین جنبه‌های این فرهنگ انتخاب شد که ضربه حاصل از آن برای جامعه مذهبی و سنت‌گرای ایران قابل تحمل نبود. فیلم‌های آمریکایی که بیشتر از انواع مبتذل آن بودند، بیش از سی درصد برنامه‌های تلویزیونی و پرده‌های سینماها را اشغال کرده بود. (روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران: ۱۹۴)

سیاست‌گذاران فرهنگی رژیم پهلوی حتی اگر بالفرض در جهت‌گیری‌های کلی‌شان به سطوح عالی این تقلید فرهنگی نظر داشتند، اما در مقام اجرا، نازل‌ترین بخش‌های زندگی غربیان به صورت ناقص تقلید شد. چنانچه شهید مدرس سال‌ها قبل از آغاز سلسله پهلوی پیش‌بینی کرده بود:

... قریباً چوپان‌های قریه‌های قراعینی و کنگاور با فُکُل سفید و کروات خودنمایی می‌کنند، اما در زیباترین شهرهای ایران هرگز آب لوله و آب تمیز برای نوشیدن مردم پیدا نخواهد شد. ممکن است شماره‌های کارخانه‌های نوشابه‌سازی روزافزون گردد، اما کوره آهن‌گدازی و کارخانه کاغذسازی پا نخواهد گرفت. درهای مساجد و تکایا به عنوان منع خرافات و اوهام بسته خواهد شد، اما سیل‌ها از رمان‌ها و افسانه‌های خارجی به وسیله مطبوعات و پرده‌های سینما به این کشور جاری خواهد گشت، به طوری که پایه افکار و عقاید و اندیشه‌های نسل جوان ما از دختر و پسر تدریجاً بر بنیاد همان افسانه‌های پوچ قرار خواهد گرفت و مدنیت مغرب و معیشت ملل متری را در رقص و آواز و دزدی‌های عجیب آرسن‌لوپین و بی‌عفتی‌ها و مفساد اخلاقی دیگر خواهند شناخت، مثل اینکه این چیزها لازمه متمدن بودن است. (نصری، همان: ۲۲۵)

رژیم پهلوی با اعمال این سیاست‌ها به استکبار کمک می‌کرد تا از راه فرهنگ، ضمن استحاله ساختار فکری ملت ایران، استقلال فرهنگی آن را از بین برده و فرهنگ وابستگی را در جامعه اسلامی ایران نهادینه کند تا بتواند بدون هیچ مقاومتی و حتی با افتخار و

عرض ارادت از سوی مهره‌های وابسته‌اش ذخایر غنی آن را به غارت برد.

ب) ایرانی‌گرایی با تأکید بر لزوم تجدید عظمت ایران باستان

ایرانی‌گرایی یا به تعبیری «پارسی‌گرایی» از جریان‌های فکری بود که در سال‌های پیش از مشروطه شکل گرفت. این جریان، واکنش عده‌ای از ایرانیان دوره قاجار در قبال آشنایی با پیشرفت و تمدن غرب از یکسو و آگاهی از عقب‌ماندگی و ضعف خود از سوی دیگر بود. این نوعی رجعت به عقب و بازگشت به گذشته‌هایی بود که ایران، بزرگترین قدرت عصر خود به‌شمار می‌آمد.

ایران برای پارسی‌گرایان صرفاً خلاصه می‌شود در آن امپراطوری عظیمی که از هند تا شمال گسترش داشت و سرآمد قدرت و تمدن عصر خود بود. اما آن امپراطوری پهناور و تمدن بزرگ در نتیجه یورش اعراب و چیرگی اسلام از بین رفته و جای آنرا ایرانی عقب مانده، فقیر و ناتوان می‌گیرد. از دید پارسی‌گرایان، مسبب اصلی همه مصیبت‌های ایران در حمله اعراب و ظهور اسلام خلاصه می‌شود و همه مشکلات، ضعفها و انحطاط ایران از این مقطع آغاز می‌گردد. (زیباکلام، سنت و مدرنیته: ۳۵۳)

از تئوریسین‌ها و رهبران فکری پارسی‌گرایی یا ناسیونالیسم افراطی در ایران می‌توان به آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی اشاره کرد. میرزا آقاخان کرمانی در بسط و توضیح افکار ناسیونالیستی خود حتی به جابه‌جایی و پاکسازی قومی نیز اذعان دارد. چنانچه در رساله «خوزستان» به زرتشتیان و پارسیان هند پیشنهاد می‌کند به موطن اصلی خود کوچ کنند و اراضی اهواز در خوزستان را خریداری، مملکتی همچون بمبئی و کراچی در کنار کارون ایجاد کنند تا این سامان متمول و سرشار از روح ایرانی گردد. (امیراحمدی، راهبران فکر مشروطه: ۱۱۷) رژیم پهلوی با به میراث‌بردن پشتوانه فکری روشنفکران دوران مشروطه، آمال و آرزوهای خود و آنان را در جامعه اسلامی ایران جامه عمل می‌پوشاند که در این حوزه به برخی از آن سیاست‌های فرهنگی که در راستای عملیاتی کردن این ایده بود

اشاره می‌شود.

۱. سیاست خلوص زبانی

تکریم زبان فارسی به عنوان یادگار و میراث اجداد آریایی از روش‌های باستان‌گرایی است که در دوران مشروطه در میان روشنفکران مرسوم بود. در این راستا پالایش زبان فارسی از لغات بیگانه که بیشتر واژگان عربی منظور نظر بود، مورد توجه قرار گرفت. آخوندزاده از پیشگامان چنین اندیشه‌ای بود، چنانچه در نامه‌ای به شاهزاده جلال‌الدین میرزای قاجار می‌نویسد:

شایسته تحسین است که نواب شما کلمات عربیه را از میان زبان فارسی بالکلیه برافکنده‌اید. کاش دیگران متابعت شما کردند و زبان ما را که شیرین‌ترین زبان‌های دنیاست از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی. (اکبری، پیشگامان اندیشه جدید در ایران: عصر روشنگری: ۵۱)

رضا شاه از سال ۱۳۱۳ پس از بازگشت از سفر ترکیه به دنبال آشنایی با تحولات زبانی آن کشور و در راستای تحقق هدف دیرینه خود و همفکرانش، تصفیه زبان فارسی از کلمات بیگانه را ترویج کرد. وی در این راستا مبادرت به تأسیس یک مرکز تصمیم‌گیری اختصاصی تحت عنوان فرهنگستان ایران کرد. اساسنامه این انجمن از فرهنگستان فرانسه اقتباس شده بود و باید دوازده وظیفه عمده در زمینه لغت، دستور زبان، اصطلاحات پیشه‌وران، کتاب‌های قدیمی، اصطلاحات محلی و خط را به انجام می‌رساند، ولی در عمل، لغت‌سازی، دیگر وظایف فرهنگستان را تحت‌الشعاع قرار داد. مخیرالسلطنه هدایت، درباره انگیزه تأسیس فرهنگستان و اغراض سوء متولیان این مؤسسه می‌نویسد:

این فکر که به واسطه اسلام، ایران تحت‌الشعاع عرب واقع شده است، باید رخنه به اسلام کرد و ترک لغات عربی را گفت، فرهنگستان را لون دیگر داد، [در حالی که اگر بر اسلام و زبان عربی به عنوان یک آیین و لغت بیگانه خرده بگیریم باید گفت که] هیچ

یک از ادیان در پاریس و لندن ظهور نکرده است، سراسر اروپا، قلیلی یهودند و قاطبه عیسوی و تحت الشعاع کنعان نیستند... با این تشویش خیال، تدریس شرعیات و قرآن در مدرسه ممنوع شد، اعتمادالدوله یحیی قره‌گزلو بر سر این کار استعفا کرد و... (آصف، مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی: ۲۵۰)

کار فرهنگستان برخلاف اهداف ترسیمی، عملاً به پالایش زبان فارسی از لغات عربی محدود شد و به ابزاری برای زدودن برخی نشانگان فرهنگ اسلامی از متن زندگی مردم بدل گردید.

۲. استفاده ابزاری از شاهنامه فردوسی

سیاست ایران‌گرایی در حوزه ادبیات مکتوب با بزرگداشت شاعران پارسی زبان، به خصوص فردوسی و شاهنامه توأم بود. رضا شاه، خود در وزارت جنگ به طور جدی شناخت ادبیات حماسی را آغاز کرد. تأثیر فردوسی بر رضاخان چنان قوی بود که «اورنگ»، گریستن این مرد خشن را در اثر اشعار شاهنامه مشاهده کرده است. (آشنا، همان: ۸۸) تجلیل از فردوسی به منظور احیای ارزش‌های ملی و میهنی با تشکیل کنگره بین‌المللی هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ انجام شد. این اقدام که بازتاب جهانی پیدا کرد، به مناسبت هزارمین سال ولادت ابوالقاسم فردوسی توسی با دعوت از مستشرقان جهان برگزار شد. اگر چه این کنگره در توده مردم تأثیر اندکی داشت، اما در سطح خواص و روشنفکران، توجه به پدیده‌ای به نام فرهنگ ملی و ایرانی را رونق بخشید.

در کنار این، توجه به فردوسی در میان روشنفکران و نخبگان رژیم پهلوی هم رونق بسزایی داشت. علاقه فروغی و طیف هم‌فکران او چون تقی‌زاده و دیگران به فردوسی، تنها به دلیل پاس‌داشت زبان و ادب پارسی نبود. آنان احساس می‌کردند که با گرامی‌داشت فردوسی و تقدیس شاهنامه او قادرند هر آنچه را که از مفهوم سنتی هویت قومی برداشت می‌کنند، در منظومه افکار این شاعر مشهور ایرانی جست و جو کنند و در خدمت ناسیونالیسم مدرن شاهنشاهی درآورند. نگاه آنان به فردوسی، نگاهی ابزاری بیش نبود، از این‌رو به قلم نظم حکیم نام‌دار توس احترام می‌گذاشتند و در عین حال از برداشت

جهت‌دار و تلطیف و تحریف معانی و مصادره به مطلوب ابایی نداشتند. این طرز برخورد و دست و دلبازی با میراث ادبیات سنتی، کار را به جایی رساند که به قول ملک‌الشعرای بهار، اشعار بی‌پدر و مادری کنار هم قرار می‌گرفت و به نام شاهنامه ملت ایران به طبع می‌رسید. (فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: ۴۳)

۳. تقویم مستقل

ایرانی‌گرایی در تدوین تقویم نیز اثر گذاشت. تقویم ایران از قرن چهارم هجری روی سال قمری و ماه عربی تنظیم می‌شد. با روی آوردن ترکان به ایران، سال‌های ترکی هم به تقویم ایران راه جست. پس از برقراری مشروطه، کم‌کم سال خورشیدی از سال قمری رایج‌تر شد، اما اقدام قطعی در زمینه تدوین تقویم ایرانی مستقل، در سال ۱۳۰۴ انجام شد. بر اثر تحقیقات عمیق تقی‌زاده، مجلس در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ تصویب کرد که ماه‌ها به نام‌های باستانی ایرانی خوانده شوند. (آشنا، همان: ۸۹) این پروسه در زمان محمدرضا شاه پهلوی به مرحله تکمیلی خود وارد شد. در سال ۱۳۵۵، تاریخ اسلام که بر اساس سال هجری شمسی و بر مبنای هجرت پیامبر اکرم | از مکه به مدینه بود، به تاریخ شاهنشاهی که مبنای آن، سال تأسیس اولین دولت شاهنشاهی در ایران باستان به دست کورش بود، تبدیل گردید. این حرکت حساب شده بود به منظور قانونی جلوه دادن سیستم شاهنشاهی پهلوی به عنوان جانشینان شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله و یک حرکت جسورانه به منظور محو آثار و میراث اسلامی که یک حقیقت معنوی در تاریخ ایران بوده است. این عمل باعث شد که در سال‌های ۵۶ و ۵۷، بودجه سالانه مساجد و اداره‌های مذهبی از هشتاد میلیون دلار به سی میلیون دلار کاهش یابد. (صدیقی، انقلاب اسلامی ایران از نگاه دیگران: ۶۳)

۴. باستان‌شناسی در خدمت باستان‌گرایی

یکی دیگر از مظاهر سیاست ایران‌گرایی فرهنگی، توجه ویژه به باستان‌شناسی با هدف نشان دادن شکوه و قدرت ایران باستان به مردم ایران و القای این فکر در جامعه بود که

این رژیم هم، ادامه همان سلسله می‌باشد. نخستین گام در این راه را نیز انجمن آثار ملی در سال ۱۳۰۱ برداشت. انجمن آثار ملی که به منظور ثبت و حفظ آثار و ابنیه تاریخی و صورت‌برداری از مجموعه‌های نفیس کتابخانه‌های دولتی پدید آمده بود، به سرعت مورد توجه رضاخان قرار گرفت. به طوری که در خرداد ۱۳۰۳ اقدام‌های انجمن، منجر به تصویب نظام‌نامه عتیقات و جلوگیری از صدور اشیای باستانی شد. (آشنا، همان: ۱۰۰)

سیاستگذاران فرهنگی عصر پهلوی کوشش فراوانی را برای احیای عصر باستانی ایران که به طور مشخص به روزگار ایرانیان پیش از ورود اسلام به سرزمینشان ارتباط پیدا می‌کرد، به عمل آوردند. تصویب قوانین و مقررات گوناگون در این راستا، دقیقاً بر پایه چنین ارزش‌گذاری صورت پذیرفته بود. از جمله آن قوانین: اجازه استخدام یک متخصص فرانسوی برای مدیریت موزه و کتابخانه و عتیقات (۱۳۰۷ش)، قانون راجع به حفظ آثار ملی (۱۳۱۹ش)، اجازه پرداخت مبلغ ده‌هزار تومان از صرفه جویی بودجه ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ مجلس برای تعمیر مقبره فردوسی (۱۳۰۹ش)، آیین‌نامه حفظ آثار عتیقه (۱۳۰۹ش) و حفظ آثار و ابنیه قدیمی (۱۳۱۵ش) بود. (اکبری، همان: ۲۴۹) همچنین در طول دوره سی‌وهفت ساله پهلوی دوم همانند دوران پهلوی اول، باستان‌شناسی و حفظ و اشاعه فرهنگ و هنر باستانی از ارج و اهمیت شایانی برخوردار بود و در این راستا هم قوانینی به تصویب رسید که از جمله آنها: قانون تمدید مدت استخدام «آندره گذار» تبعه دولت فرانسه برای مدیریت کل اداره باستان‌شناسی (۱۳۳۵ش)، قانون اخذ بیست ریال عوارض از هر تن سیمان به نفع انجمن آثار ملی (۱۳۴۵ش)، قانون ثبت آثار ملی (۱۳۵۲ش) قانون الحاق ایران به کنوانسیون حمایت میراث فرهنگی و طبیعی جهان (۱۳۵۲ش) و... بود. (همان: ۲۵۵)

با تأسیس موزه ایران باستان، گامی دیگر برای پایدار کردن حس ایران‌پرستی برداشته

شد. اشیایی که در این موزه گرد آمد، پنج هزار سال تمدن ایران را در سه بخش دوران پیش از تاریخ، دوران پیش از اسلام و دوران اسلامی معرفی می‌کرد. وزارت فرهنگ نیز برنامه‌ای ترتیب داد تا شاگردان مدارس به طور مرتب از این موزه بازدید و راهنمایان زبردست، احساسات ایران‌پرستی را در آنان تقویت کنند. هدف رژیم پهلوی در این زمینه، پیوند دادن خود با پادشاهی ایران باستان بود. نتیجه سیاسی‌ای که رژیم پهلوی از این سیاست دنبال می‌کرد توجیه اعمال شبه مدرنیستی خود بود؛ یعنی از یک طرف عقب‌ماندگی ایران را به دوران بعد از ورود اسلام به ایران نسبت می‌داد و از سوی دیگر هدف از کنارگذاشتن ارزش‌های دین اسلام و ایجاد پیوند فکری و آرمانی با غرب را که با شعار توسعه صورت می‌گرفت، ادامه همان راه ناتمام پادشاهان ماقبل اسلام تلقی می‌کرد. با این توجیحات، مشروعیتی هم که رژیم از این به بعد به دنبال احیای آن بود، مشروعیت از نوع ماقبل اسلامی آن و کنارگذاشتن مشروعیت دینی بود. در این راستا بود که محمدرضا شاه در مراسم رسمی پنجاهمین سالگرد تأسیس سلسله خود، اسلام را از زندگی مردم ایران کنار نهاد و اعلام کرد: «من اعلام می‌کنم که ما، سلسله پهلوی، به چیزی جز ایران عشق نمی‌ورزیم». (زونیس، شکست شاهانه: ۱۵۲)

۵. باستان‌گرایی دینی

در دوره سلطنت پهلوی‌ها، گرایش‌های باستانی ناسیونالیسم شاهنشاهی ایجاد می‌کرد که فضای بازسازی شده ایران کهن و ویژگی‌های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی آن در چارچوب بخشی از الگوی اصیل جامعه ملی «ایران نو» مطرح گردد. با توجه به تبلیغات ایدئولوژیک مطبوعات این دوره، آشکارا می‌توان لزوم الگوپذیری «ایران نو» را از سازمان اجتماعی «ایران کهن» دریافت؛ از جمله تبلیغ جشن‌های باستانی ایران (نوروز، مهرگان و سده) به عنوان آیین‌های بسیار قدیم نژاد ایرانی و مختصات ریشه آریایی، تشویق به

ورزش‌های دیرینه ایرانی (اسب دوانی و چوگان)، توصیف سلوک اخلاقی ایرانیان باستان و مهم‌تر از همه توجه به آیین دینی آنان و آیین زرتشتی به مثابه دین باستانی برتر. (آصف، همان: ۲۴۴) از دیدگاه ایدئولوژی پهلوی، دینی که اصول رفتاری آن - پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک - اساس و روش پیشرفت ایرانیان قدیم بوده است، در دوره جدید نیز می‌تواند عامل پیشرفت ایران امروز شود. در اصول ده‌گانه «جمعیت جوانان پیش‌آهنگ» ایران، پای‌بندی جوانان این جمعیت به مبانی اخلاقی سه‌گانه دین زرتشت به طور مؤکد قید شده بود. (مجله تعلیم و تربیت، ۱۳۰۴) گاه به رضا شاه پهلوی نیز منجی زرتشتیان خطاب می‌شد؛ پهلوانی که خداوند یگانه، «اهورامزدا» و «حافظ سرزمین زرتشت»، او را برانگیخت تا این مرز و بوم را از نیستی نجات دهد. (مجله ایران باستان، ۱۳۱۳: ۲۰) دین زرتشت در ایدئولوژی رسمی، مظهر آیین پاک و نشان از برتری قومیت داشت.

مرحوم جلال آل احمد از هدف دستگاه رضاخانی در ترویج زرتشتی‌گری چنین

پرده برمی‌دارد:

... در دوره بیست‌ساله پیش از شهریور [۱۳۲۰] از نو سروکله فروهر بر در و دیوار پیدا می‌شود که یعنی خدای زرتشت را از گور در آورده‌ایم و بعد سر و کله ارباب گیو و ارباب جمشید پیدا می‌شود با مدرسه‌هاشان و انجمن‌هاشان و تجدید بنای آتش‌کده‌ها در تهران و یزد. آخر اسلام را باید کوبید و چه جور؟ این جور که از نو مرده‌های پوسیده و ریسیده‌ای را که سنت زرتشتی باشد و کوروش و داریوش را از نو زنده کنی... (نصری، همان: ۲۲۲).

در این راستا، فرح پهلوی نیز کنگره زرتشتیان جهان را در ماه مبارک رمضان در تهران برپا کرد و بدین مناسبت مجلس پذیرایی با شامپانی در کاخ سلطنتی ترتیب داد. (همان) رژیم پهلوی برای ایجاد مبانی جدید مشروعیت، نیازمند ارزش‌های غیر اسلامی بود، از این‌رو تکیه بر باستان‌گرایی به عنوان یک ارزش فرهنگی و عینیت بخشیدن به آن

تصمیمات، نیاز بنیادین حکومت را به این مقوله معلوم می‌کند.

ج) شاه‌محوری و تلاش برای خلق وجهه کاریزماتیک برای شاه پهلوی

توجه به شاه به عنوان موجودی آسمانی از دیرباز در میان ایرانیان رواج داشته است، اما در طول تاریخ، سلاطین ایرانی به یک میزان از این تصور رایج بهره نبردند. مشروطه، شاه را از موجودی مقتدر و انتقادناپذیر به مقامی تشریفاتی و گاه زاید و مزاحم تبدیل کرد. لذا رضاخان نیز در ابتدای حکومت با مشکلی به نام مشروعیت مواجه شد. وی با اقدامات سریع نظامی و تبلیغات وسیع، توانست در آستانه سلطنت دیدگاه مثبتی را در میان توده مردم نسبت به خود ایجاد کند. مراسم آغاز سلطنت نیز با هدف بزرگداشت شاه انجام شد. اشعار و سروده‌های داوطلبانه یا سفارشی شاعران در القای عظمت سلطنت جدید بسیار فراوان بود. شاعرانی چون ملک‌الشعرای بهار و در مرتبه‌ای پایین‌تر، امیرجاهد، نقش فعالی در ماندگاری خاطره اقدامات رضا شاه داشتند. (آشنا، همان: ۹۶)

آنچه شگفت‌انگیزتر می‌نمود، نطق فروغی در مراسم تاج‌گذاری رضا شاه بود. در این نطق او از رضا شاه به صورت منجی ایران، احیاگر شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله نام برد و وی را در ردیف مردان تاریخی سترگی چون «اردشیر بابکان»، «شاه اسماعیل صفوی» و «نادرشاه افشار» قرار داد. کسی که به حکم حکمت بالغه الهی و سنت محتوم او، مقدر شده تا در ایران زمین ظهور کند و مبدل تاریخ این مرز و بوم از حضيض ضعف و ذلت به اوج ترقی و تعالی باشد. فروغی، شاه جدید را وارث بالاستحقاق تاج کیانی و تخت جم و خلف صالح ملوک تاج‌دار و عظیم‌الشأنی چون کوروش، داریوش و نوشیروان معرفی کرد و با استمداد زیرکانه از اندیشه باستانی فرشاهنشاهی، وی را پادشاهی پاک‌زاد و پاک نژاد و پاک نیت خواند که به دلیل دوری از هرگونه آلودگی هوای نفس، رفتار و گفتارش می‌تواند و باید سرمشق هر فردی از افراد و هر جمعیتی از جماعات ملت ایران قرار گیرد. (آصف، همان: ۲۱۹)

به دنبال ترویج شاه‌دوستی افراطی، ساخت و نصب مجسمه‌شاه به یکی از اشتغالات جدی بلدیه تبدیل شد. اسناد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد از اواخر ۱۳۱۴، بلدیه تهران وارد مذاکره با مجسمه‌سازی فرانسوی موسوم به «موسیو مایار» شد تا وی برای سه نقطه تهران، مجسمه‌هایی از رضا شاه ساخته و برای نصب به تهران بفرستد. بدین منظور، متملقان و چاپلوسان به طور جدی در جهت القای مفهوم شاه‌پرستی تلاش می‌کردند. رضاقلی مستعان در سال ۱۳۱۸، در سرمقاله روزنامه ایران نوشت:

یکی از صفات بزرگ ملت ایران خدانشناسی است. این صفت دل آدمی را پاکیزگی و صفا بخشیده و روحش را پذیرای فضائل بزرگ دیگری می‌سازد. چنین ملتی به تمام معنی سعادت‌مند است، زیرا چون خداپرست است، سایه خدا را نیز می‌پرستد، سایه خدا پادشاه کشور است. خداوند خالق تن و جان و پادشاه راهبر، نگهبان و راهنماست. (آشنا، همان: ۹۶)

محمد رضا شاه نیز با ادعای ظل‌اللهمی بودن تخت و تاج پادشاهی سعی می‌کرد مردم را به اطاعت از خود وادار کند. به عبارت دیگر، جوهره ایدئولوژی شاهنشاهی به سبک محمد رضا شاه، مقدم شمردن سلطنت بر هر یک از اجزای قانونی نظام و جداناپذیر دانستن شخص اول مملکت از ملت و مصالح و منافع ملی بوده است. طبق این نظریه، سلطنت ودیعه‌ای است آسمانی و عامل اصلی تداوم حیات کشور. سلطنت تنها نهادی است که مانع از میان رفتن هویت ایرانی می‌شود و جامعه را از فساد در امان می‌دارد. این تفکر موجب شده بود که تنها معیار میهن‌دوستی و ایرانی بودن، تبعیت بی‌چون و چرا از اوامر و دستورهای پادشاه باشد. (ازغندی، همان: ۲۵۹)

روزنامه‌های احزاب دولتی نیز برای تبلیغ ایدئولوژی شاهنشاهی، تبلیغ‌های زیادی به‌راه انداختند. در روزنامه ملیون، ارگان رسمی حزب ملیون، می‌خوانیم:

اعلیحضرت محمد رضا شاه دومین شاهنشاه سلسله پهلوی، مرفقی‌ترین و متفکرترین و دانشمندترین شاهنشاه ایران بوده و معظم‌له در عصر خود پیشروتر از هر پیشرو در انجام اصلاحات و گذرانیدن قوانین افراطی‌تر از هر افراطی در کار ترقی مملکتند.

و یا در مرام‌نامه حزب رستاخیز می‌خوانیم:

نظام شاهنشاهی استوارترین و منطقی‌ترین شیوه حکومتی در ایران است. نظام شاهنشاهی ایران راز بقا و تجسم همه ویژگی‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ملت ایران و تکیه‌گاه قلبی مردم ایران زمین است. (ازغندی، همان: ۲۶۰)

نتیجه

از آفات ورود فرهنگ و تفکر غرب به جهان اسلام، خصوصاً ایران، بی‌ارادگی و تسلیم‌پذیری در میان قشر تحصیل‌کرده و نخبگان سیاسی قبل از انقلاب کبیر اسلامی بود. این بی‌ارادگی را می‌توان در نگرش اکثر منورالفکران نسبت به غرب و فرهنگ و تمدن آن نظاره کرد. تمجیدهای نامحدود و بدون تعمق، گام‌نهادن در سرزمین ناشناخته فرهنگ غرب در اوان آشنایی با آن، از مظاهر این تسلیم شدن است. به طوری که میرزا ملکم‌خان، پدر روشنفکری غرب‌زده در ایران می‌نویسد:

من همین قدر می‌گویم که ما در مسائل حکمرانی نه می‌توانیم و نه باید از پیش خود اختراعی نماییم. یا باید علم و تجربه فرنگستان را سرمشق خود قرار بدهیم، یا باید از دایره بربری‌گری خود قدمی بیرون نگذاریم. (نصری، همان: ۲۲۳)

منورالفکران برای جبران کاستی‌ها و عقب‌افتادگی دنیوی جامعه ایران، آن را الگوی راه خویش قرار داده و با ترویج ارزش‌های غربی به دنبال کم‌رنگ کردن ارزش‌های دینی جامعه ایران بودند که به صورت‌های مختلف، خود را در قوانین و مقررات فرهنگی از جمله کشف حجاب، ترویج بی‌بند و باری در بین جوانان و اغفال آنان از فرهنگ بومی به وسیله رسانه‌ها و مطبوعات و ترجمه کتاب‌های بی‌محتوای غربی و پیوند دادن این امور به پیشرفت‌های فنی و تکنولوژیک دنیای غرب نشان می‌دادند. در این رابطه تاج‌الملوک، همسر رضا شاه، در گفت و گو با امیراسدالله علم درباره کشف حجاب می‌گوید: «شاه با وجود نارضایتی به این امر اقدام کرد، چرا که به او گفته بودند پیشرفت کشور در این کار است». (علم، یادداشتهای علم: ۲۴۰) از سوی دیگر رژیم پهلوی برای توجیه اقدامات

ناآشنای خود با فرهنگ بومی و عرفی جامعه، سعی در احیای مؤلفه‌ها و آیین‌های ایران باستان می‌کرد تا ضمن قطع ارتباط جامعه از تاریخ و فرهنگ اسلامی خود، خلأ ناشی از آن را به نوعی پر کرده باشد. همچنین رژیم پهلوی با پیوند دادن خود به سلسله‌های شاهنشاهی ماقبل اسلام به دنبال ترسیم مشروعیتی از آن نوع بود که شاه دارای فرایزدی است تا بدین طریق مشکل مشروعیتی خود را که کودتای اسفند ۱۲۹۹ آن را خدشه‌دار می‌کرد، حل کرده باشد.

از اهداف دیگر باستان‌گرایی رژیم پهلوی، بومی جلوه دادن تحولات ناشی از پیوند فکری - آرمانی با دنیای غرب بود. رژیم پهلوی برای ایجاد مقبولیت و پذیرش مردمی سیاست‌های خود به عظمت ایران باستان پناه می‌برد و در سایه قدرت جهانی آن دوران، خود را احیاگر شکوه و اقتدار جهانی سابق ایران نشان می‌داد. در نتیجه این فکر را القا می‌کرد که اگر جهان غرب به این میزان از پیشرفت و اقتدار نایل شده در اصل، ادامه‌دهندگان صادق مشی ایرانیان باستان بودند و در حال حاضر هم ایرانیان باید پیروان صادق این تمدن باشند تا مجد پیشین خود را باز یابند. در اصل، هدف رژیم پهلوی از مطرح کردن مجد ایران باستان، استفاده ابزاری از آن بود تا به جامعه آرمانی خود که روشنفکران دوره مشروطه و بعد از آن ترسیم کرده بودند نایل شود و این هدف را در قالب سیستم سیاسی سنتی به نام سلطنت موروثی تعقیب می‌کردند. اما آنچه که در عمل اجرا شد به سطحی‌ترین و نازلترین بُعد از ابعاد آن فرهنگ محدود شد که در نهایت توسط جامعه دینی ایران طرد و حذف شد. در همین زمینه مخبرالسلطنه هدایت به رضا شاه می‌گوید:

تمدنی که آوازه‌اش عالمگیر است، دو تمدن است: یکی تظاهرات در بولوارها، یکی تمدن ناشی از لابراتورها. تمدنی که مفید است و قابل تقلید، تمدن ناشی از لابراتورها و کتابخانه‌هاست. آثاری که بیشتر ظاهر شد تمدن بولوارها بود که به کار لاله‌زار می‌خورد و مردم بی‌بند و بار خواستار بودند. (هدایت، خاطرت و خطرات: ۳۸۳)

انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی + با شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» نهضتی بود برای مقابله با تمام جریان‌های فکری و فرهنگی وابسته، برای احیای دوباره مجد و عظمت جهان اسلام. اولین مؤلفه فرهنگی این نهضت، خودباوری و اعتماد به جامع بودن آیین اسلام است. امام خمینی + از همان آغاز، محدوده این نهضت را مشخص کردند: «در اسلام یک قانون است و آن قانون الهی.» (صحیفه امام، ج ۹: ۴۲۵) و به پیروانش سفارش می‌کرد:

مبادا قرآن مقدس و آیین نجات‌بخش اسلام را با مکتب‌های غلط و منحرف‌کننده‌ای که از فکر بشر تراوش کرده است خلط نمایید. (همان، ج ۲: ۴۳۸)

امام نه تنها دست رد به بخش الحادی فرهنگ غرب زد، بلکه برای روشن شدن بهتر مسیر برای مردم ایران و پرهیز از کج‌روی‌های پیشینیان اعلام داشتند: «نهضت ما اسلامی است قبل از آنکه ایرانی باشد». (همان، ج ۱۳: ۴۴۳) بدین ترتیب، حضرت امام پایه‌های نظام اسلامی را به آیین وحیانی محمدی | استوار و استقلال فکری و فرهنگی را برای جامعه دینی ایران به ارمغان آوردند.

فهرست منابع

۱. آخوندزاده، فتحعلی، *القبای جدید و مکتوبات*، باکو، ۱۹۶۳.
۲. _____، *مقالات فارسی*، به کوشش حمید محمدزاده، تهران، نگاه، ۱۳۵۵.
۳. آشنا، حسام‌الدین، *از سیاست تا فرهنگ*، تهران، سروش، ۱۳۸۴.
۴. آصف، محمدحسن، *مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
۵. آل‌احمد، جلال، *در خدمت و خیانت روشنفکران*، تهران، انتشارات رواق، چاپ سوم، ۱۳۴۸.
۶. ازغندی، علی‌رضا، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۵۷ - ۱۳۲۰)*، تهران، ۱۳۸۲.
۷. اسماعیلی، علی‌رضا و دیگران، *اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران*، تهران، معاونت اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور و سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.

۸. اکبری، محمدعلی، *پیشگامان اندیشه جدید در ایران: عصر روشنگری*، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴.
۹. _____، *دولت و فرهنگ در ایران (۵۷ - ۱۳۰۴)*، تهران، مؤسسه فرهنگی و مطبوعاتی ایران، ۱۳۸۲.
۱۰. امیراحمدی، مهرا، *راهبران فکر مشروطه*، تهران، درسا، ۱۳۸۱.
۱۱. توکلی طرقي، محمد، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۲.
۱۲. حسینیان، روح‌الله، *چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران (۵۶ - ۱۳۴۳)*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
۱۳. خمینی(امام)، *سید روح الله، صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۲۲ جلدی، ۱۳۷۹.
۱۴. روبین، باری، *جنگ قدرت‌ها در ایران*، ترجمه محمود مشرقی، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳.
۱۵. زونیس، ماروین، *شکست شاهانه*، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰.
۱۶. زیباکلام، صادق، *سنت و مدرنیته*، تهران، روزنه، ۱۳۷۹.
۱۷. زهیری، علی‌رضا، *عصرپهلوی به روایت اسناد*، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۷۹.
۱۸. *سازمان اسناد ملی ایران*، شماره تنظیم: ۵۱۰۰۶ ب، شماره پاکت ۵۲۳، شماره آلبوم: ۲۵.
۱۹. سولیوان، ویلیام و آنتونی پارسونز، *خاطرات دو سفیر*، ترجمه محمود طلوعی، تهران، علم، ۱۳۷۳.
۲۰. صدیقی، وحیدالزمان، *انقلاب اسلامی ایران از نگاه دیگران*، ترجمه سید مجید روئین‌تن، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۸.
۲۱. علم، امیراسدالله، *یادداشت‌های علم*، ویراستار علینقی عالیخانی، تهران، مازیار معین، ۱۳۸۵.
۲۲. فردوست، حسین، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد ۲، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.
۲۳. *مجله ایران باستان*، سال اول، شماره ۲۶ و ۲۷، ۱۳۱۳.
۲۴. *مجله تعلیم و تربیت*، سال اول، شماره ۲، فروردین ۱۳۰۴.
۲۵. مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، *فصلنامه نامه دولت اسلامی*، سال اول،

شماره ۲، ۱۳۸۷.

۲۶. ملک‌خان، *مدنیت ایرانی*، ضمیمه تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان، فرشته نورایی،

تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.

۲۷. نصری، محسن، *ایران، دیروز، امروز، فردا*، تهران، معارف، ۱۳۷۸.

۲۸. نورایی، فرشته، *تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.

۲۹. هدایت، مهدی قلی، *خاطرات و خطرات*، تهران، زوار، ۱۳۶۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی